

## داستان حزب رستاخیز در خاطرات اسدالله علم

۷ اردیبهشت ۱۳۹۵ ساعت ۱۴:۱۰

بیچاره ناصر عامری دبیرکل سابق حزب مردم که یک ماه قبل در اکسیدان (تصادف) اتومبیل کشته شد، آنقدر عاجز شده بود که دائماً التماس می کرد: یا بکش، یا چینه ده، یا از قفس آزاد کن!... بعد اشخاص مختلف حاضر در جلسه، منجمله دبیرکل حزب مردم، پان ایرانیست و ایرانیان صحبت هایی کردند و حسن استقبال فراوانی شد...

محمدرضا پهلوی (شاه وقت ایران) روز ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ در جلسه بزرگی با حضور نخست وزیر، وزرا، مقامات دولتی، نمایندگان مجلس، بازرگانان و نمایندگان احزاب، تشکیل حزب واحد رستاخیز را اعلام کرد و گفت: «دوران دودوزه بازی کردن ها به سر آمده و جای کسی که با قانون اساسی و نظام پادشاهی و انقلاب ششم بهمن (انقلاب سفید) مخالف است، یا در زندان است یا خارج از کشور!» زمینه های فکری تصمیم شاه مبنی بر ایجاد سیستم تک حزبی، تناقض های تصمیم او با گفته های قبلی اش و عواقبی که این تصمیم برای رژیم سلطنتی داشت را پیش از این به مناسبتی بررسی کرده ایم. بنابر این مطلب امروز را با تکیه بر یادداشت های روزانه اسدالله علم، به مرور حوادث دربار در این مورد اختصاص می دهیم.

### اشارات

نخستین اشاره مشخص به این موضوع در یادداشت روز شنبه سوم اسفند آمده که «مصادف با روز کودتای شاهنشاه فقید (رضاشاه) است» و شاه، هویدا، علم و دکتر منوچهر اقبال شام را در منزل ملکه مادر مهمان هستند. در این ضیافت از جمله در مورد وضع بین المللی ایران، رابطه با شرکت های نفتی و برنامه سفر شاه به پاکستان گفت و گو می شود: «مطلب مهم دیگری که مذاکره شد این بود که شاهنشاه فرمودند من فکر یک ترتیب تازه ای از لحاظ دو حزب اکثریت و اقلیت کرده ام. اقلیت (حزب مردم) هر چه بگوید که ما می گوئیم به ما بر می خورد، پس آنها چه غلطی بکنند؟ بنابراین فکری در این خصوص کرده ام که ملت ایران وضع خودش را روشن بداند، اما فرمودند که چه فکر کرده ام. نخست وزیر گرچه به ظاهر خیلی تأیید کرد ولی من حس کردم عمیقاً ناراحت شد. حالا فردا می بینیم چه می شود.»

اشاره بعدی در یادداشت روز بعد است: «صبح شرفیاب شدم، شاهنشاه با آن که به صورت ظاهر relaxed (راحت) بودند و پاهای مبارک را روی میز گذاشته بودند ولی با انگشتشان روی میز می کوبیدند و تا مدتی متوجه من نشدند. این علامت درگیری فکری شدیدی است که من گاهی در شاهنشاه دیده ام. سابقاً با موهای سر خودشان بازی می فرمودند ولی حالا که به حمدالله قدرت از هر حیث تمام در دست شاهنشاه است نوع فکر کردنشان این طور است.»

دوشنبه ۵ اسفند ۱۳۵۳: «صبح شرفیاب شدم. باز هم به وضع دیروز، شاهنشاه در افکار عمیق غوطه ور بودند و انگشت سبابه را دائماً روی میز می کوبیدند. احساس کردم که عرایضم هدر خواهد رفت... بعدازظهر، هم شاهنشاه مفصل کار کردند و هم من پیش از ظهر و بعدازظهر تمام در دفتر کار کردم. وقتی پیش از ظهر در دفتر مشغول کار بودم، شاهنشاه تلفن فرمودند که برای یکشنبه هفته آینده (۱۱ اسفند) جلسه ای خبر کن مرکب از نخست وزیر، رؤسای مجلسین، خودت و رئیس دفتر مخصوص و نمایندگان جراید که می خواهم مطالبی عنوان کنم (معلوم بود که این دو روزه شاهنشاه دائماً در این فکر هستند). بعد فرمودند از طبقات مختلف کارگراها و زارعین و تجار هم باشند.» شاه از ششم تا هشتم اسفند در سفر پاکستان بود. در یادداشت های روزهای نهم و دهم اسفند علم نیز اشاره ای به موضوع جلسه روز یکشنبه وجود ندارد.

یکشنبه ۱۱ اسفند: «صبح شرفیاب شدم. با آن که امروز بعدازظهر جلسه مصاحبه بزرگ و کذایی بود، دیگر شاهنشاه را در فکر فرو رفته نیافتم. فکر می کنم تصمیمات قطعی را دیگر اتخاذ کرده بودند... مرخص شدم، قدری کار کردم و با عجله نهار خوردم. مجدداً حاضر در جلسه مصاحبه شدم. اما در پشت این مصاحبه تاریخی چه نکته ها که نهفته است. اولاً شاهنشاه frustration (دلسردی) یک عده جوان بدبخت را که به فرمایش خودشان به قتلگاه سیاسی به عنوان حزب مخالف (حزب مردم) می فرستادند از بین بردند. بلندپروازی های بی ربط حزب اکثریت (ایران نوین) را که تمام کارهای شاهنشاه را به اعتبار حساب خودشان می گذاشتند از بین بردند. به بلاتکلیفی مردم هم خاتمه دادند و همچنین به خردوانی های بی ربط حزب اکثریت که باعث ناراحتی و عقده عده زیادی از مردم شده بود [پایان دادند]... حزب اکثریت امسال نمایش مضحک عجیبی راه انداخت که از تمام احزاب سیاسی دنیا از کشورهای سرمایه داری و کمونیستی نماینده به کنگره خودش خواست. یک دفعه به او گفته شد فضولی موقوف! حساب خود هویدا (رهبر حزب ایران نوین و نخست وزیر وقت) هم با آن که به او گفته شد فعلاً دبیرکل (حزب واحد رستاخیز) است به نظر من به آخر رسید، چون مسلم است وقتی در داخل این حزب بزرگ اجازه فراکسیون های مختلف چپ و راست با عقاید مختلف داده شود، به آسانی درباره دبیرکل خودشان هم می توانند نظر بدهند. در صورتی که حزبی به نام اکثریت در مقابل اقلیت انتخابات (مجلس) را برد، به هر طریقی ببرد، دیگر عوض کردن آن توجیهی ندارد و شاهنشاه باید به یک صورتی خودشان و کشور را از این مخمصه نجات می دادند. مضافاً به این که من واقعاً معتقدم که در چنین چارچوبی عقاید آسان تر می تواند گفته شود، بدون اینکه چماق تکفیر اکثریت بر سر او کوبیده شود. بیچاره ناصر عامری دبیرکل سابق حزب مردم که یک ماه قبل در اکسیدان (تصادف) اتومبیل کشته شد، آنقدر عاجز شده بود که دائماً التماس می کرد: یا بکش، یا چینه ده، یا از قفس آزاد کن!... بعد اشخاص مختلف حاضر در جلسه، منجمله دبیرکل حزب مردم، پان ایرانیست و ایرانیان صحبت هایی کردند و حسن استقبال فراوانی شد. لکن رنگ و روی نخست وزیر به قدری پریده بود که شاهنشاه نظر او را خواستند نتوانست خودش را جمع و جور کند و جواب صحیحی عرض نماید. باعث تعجب من شد که انسان اینقدر دستپاچه بشود.»

دوشنبه ۱۲ اسفند: «صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه را بسیار سرحال یافتم. مشغول امضای فرامین بودند. نظر مرا از فرمایشات دیروز خواستند. عرض کردم شاهنشاه مثل همیشه یک شاهکار سیاسی بزرگ به کار بردند... فرمودند من حالا چهار پنج ماه است در این زمینه فکر می کنم و جز این راهی نبود، اما به هیچ کس نگفته بودم. واقعاً شاه اقیانوس آرام است!»

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/2023/10/23/علم-اسدالله-خاطر-ات-تريستاخيز-جز-داستاز>